

نمی توانی فریب ام بدهی!

بازی بزرگان-۲۷: داریوش ارجمند در " ناخدا خورشید " ساخته ناصر تقوایی

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

در فیلم ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، ۱۳۶۵) که «فیلمنامه» اش هم مثل اغلب عناصر دیگر، عالی و در حد درس های آکادمیک این شاخه از مباحث نظری و کاربردی سینماست، پرداخت شخصیت ها که یکی از اجزای آن محسوب می شود، به شکلی دور از انتظارات جاری و مرسوم، با تکیه بر «کارگردانی» و ترکیب عناصر فیلمنامه ای با آن، به انجام می رسد. نمونه ای که امروز می خواهم با اشاره به بازی سرشار از ظرافت داریوش ارجمند، مطرح اش کنم، از همان مواردی است که با وجود همه تأثیر و اهمیت اش در شناخت ما نسبت به شخصیت های فیلمنامه، با استفاده از امکاناتی که متعلق به حیطه کارگردانی است، در دل فیلم جای می گیرد.

جایی از فیلم، همان اوایل آشنایی و ارتباط شخصی و کاری ناخدا (ارجمند) با مستر فرهان (علی نصیریان)، آن دو در اتاق فرهان در مُصیف/ مهمانخانه نشسته اند و درباره پیشنهاد فرهان برای «کار»، با هم حرف می زنند. فرهان می گوید پیشنهادش این است که ناخدا با لنج اش بمبک/ کوسه، چند نفر تبعیدی را شبانه از آب های خلیج رد کند و به آن طرف دریا برود. فرهان با یکی از بهترین بازی های

کارنامه سینمایی نصیریان (در کنار نقش ابوالفتح مجموعه تلویزیونی هزارستان)، در جواب ناخدا که پرسیده باید تبعیدی ها را کجا ببرد، چشمانش را روباه وار، تنگ و باریک می کند و از گوشه چشم، به بیرون اشاره می کند و با صدا و لحن عمداً موزیانه ژرژ پطرسی در یکی از بهترین دوبله های زندگی اش، می گوید «او وَر»؛ و اینجاست که ناخدا برای نشان دادن این که از زرنگ بازی و طرز حرف زدن مبهم فرهان اصلاً جا نخورده، درست مثل او ولی با بدجنسی و موذی گری کمتر، از گوشه چشم به همان جهت اشاره ای می کند و باز می پرسد: «کجای او وَر؟»!

جواب و حرف های بعدی فرهان است که قضیه سیاسی بودن تبعیدی ها را روشن می کند و دل و جرأت ناخدا در انجام این کار قاچاق مسافر است که قاچاق اصلی و نافرجام نهایی را به دنبال دارد (بردن تبعیدی های خلافکار و تقسیم جواهرات خواجه ماجد که به نتیجه نمی رسد). بنابراین صحنه به قدر کافی در «پیشبرد درام» نقش و کارکرد دارد؛ اما کارگردانی تقوایی و بازی ارجمند، همان طور که گفتم، کاربرد شخصیت پردازانه خودش را هم پیدا می کند: ناخدا به فرهان گفته «تو تنها حقه بازی هستی که مو به او اعتماد دارم»، اما در عین حال باید یک جووری به فرهان بگوید که اگر پای حرفه ای گری بیفتد، از او چیزی کم ندارد و بومی بودن، یک دست داشتن یا اعتقادات شخصی و اخلاقی باعث نمی شود که کوتاه بیاید یا مرعوب هوش و توطئه چینی فرهان بشود. برای همین است که ارجمند با آن حالت پوزخندآمیز، نگاهی از گوشه چشم می اندازد و دیالوگ «کجای او وَر؟» را با مکث و فاصله ای مشخص بین «کجای» و «او وَر» ادا می کند (البته با حفظ و رعایت احترام دوبله دقیق منوچهر اسماعیلی) تا ضمن معرفی ناخدا به فرهان، خونسردی و تجربه و حرفه ای گری خورشیدو را به ما هم القا کند. تفاوتی که فرهان بین ناخدا و مثلاً ملول (سعید پورصمیمی) قائل می شود و در انتهای همین صحنه با نگرانی از لو رفتن چیزی توسط

ملول خود را نشان می دهد، با همان بازی شخصیتپردازانه ازجمند در نظر ما معنا می یابد و تفاوت های درونی و شخصیتی دو بومی در دو سطح و جلوه گوناگون را در نظر فرهان شکل می بخشد.